بخوان توصیفی از این فاز، دیدن
کلاغِ دیگران را غاز دیدن
ز یک مشکل کشیدن آهِ جانسوز
که مشکل هست در این خانه هرروز

احمد رفیعی وردنجانی

امان از درد خود تحقیر بودن

احمد رفیعی وردنجانی
شاعر

بخوان توصیفی از این فاز، دیدن
کلاغِ دیگران را غاز دیدن

ز یک مشکل کشیدن آهِ جانسوز
که مشکل هست در این خانه هرروز

ندارد مشکلاتِ ما تمامی
حرامِ ما شد اینجا شادکامی

در اینجا برقِ ورزشگاه رفته
به عرشِ حق فغان و آه رفته

چرا رفته‌ست برق و آبرومان؟
چه بُغضی گیر کرده در گلومان!

برای برق هم بدبخت هستیم
از این اندوه جانفرسا شکستیم

که واماندیم ما از غرب و از شرق
به ورزشگاه ما هی می‌رود برق

که ما یک کشور درمانده داریم
چرا این گونه ما بی‌اقتداریم

چه خواهد شد اگر پیش رونالدو
شود کم برق ورزشگاه، یکهو؟

چه خواهد شد اگر در پیش نیمار
شود این وضع محنت‌بار تکرار؟

اگر از نو شود این قصه برپا
چه می‌گوییم پاسخ بنزما را؟

زمان شاه و یک آن برق رفتن؟!
ندارم یاد چیزی هیچ، اصلاً

نمی‌رفت آن زمانه برقِ کشور
نه ورزشگاه نه جاهای دیگر

که اصلاً بود رؤیای وطن، برق
نه غرب کشور آن را داشت، نه شرق

نبود و هیچ جایی هم نمی‌رفت!
اگر که بود حتماً کم نمی‌رفت!

به خارج برق ورزشگاه رفته
و گاهاً می‌رود در طول هفته

خیالی نیست آنجا اتفاق است
برای خارجی‌ها یک سیاق است

اگر شد برق ورزشگاه خاموش
نمی‌گردند در داغش سیه‌پوش

نمی‌کوبند از این غصه بر سر
نمی‌نالند از هر چیز کشور

نمی‌گویند بدبختیم والله
به لب هرگز نمی‌آرند از آن آه

ولی ما اینچنین در اوجِ افسوس
ز بدبختی خود کوبیم بر کوس

امان از دردِ خودتحقیر بودن
به خودتحقیری خود گیر بودن

دلا تا کی در این عالم چنینیم؟
بیا تا خویش را بهتر ببینیم

علی زارع
طراح

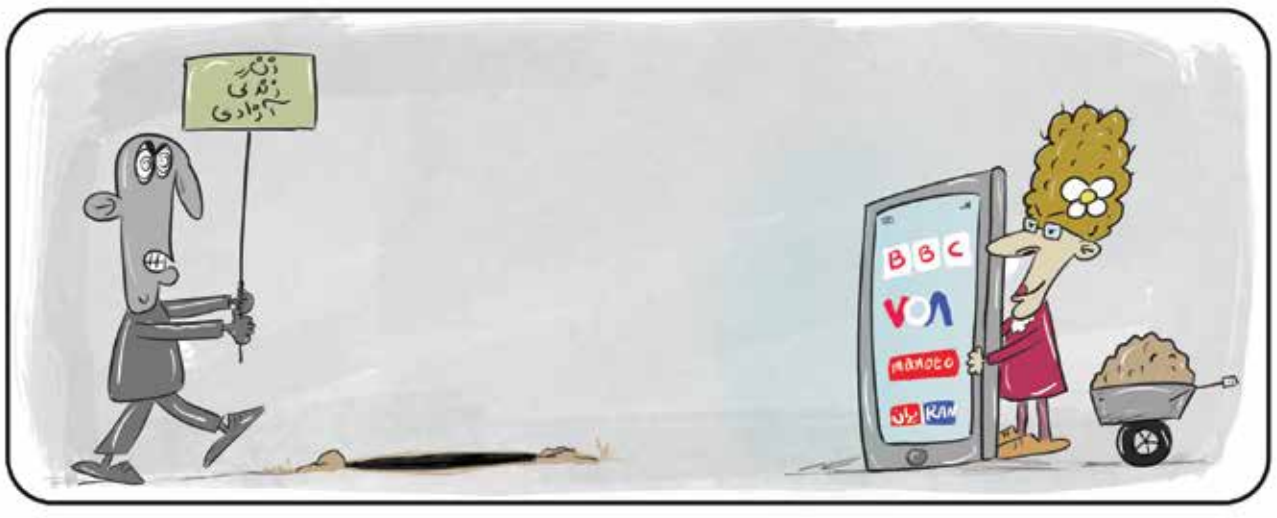

مصاحبه سرپایی خرداد ۶۰
با بنی صدر و رجوی

کوتاه در فرودگاه

بهزاد توفیق‌فر
شاعر

+ میشه برای شنوندگان ما بگی شوهر سابقت کجاست؟
- من خودم شوهرم مردک، تازه اینم شوهر جدیده دخترمه!
+ پس چرا روسری و آرایش و لباس زنونه؟!!
- چون کمی احساس خستگی می‌کنم و نیاز به استراحت... عه! اینو که شاه گفت. چیزه می‌خوام احساس زنان رو قبل از اینکه آزادشون کنم زندگی کنم.
+ آهان! شما اولین رئیس جمهور ایران بودید یه کم ضایع نیست این ریختی برید فرانسه؟
- اولاً که اونجا خودشون ضایعن. دوماً دامادم که اینجاست فقط به سرخاب و سفیداب خدمات ارائه می‌ده تازه پارتی‌بازی کرد اجازه داد رنگ روسری‌مو خودم انتخاب کنم.
+ دامادتون چقد شبیه مسعود رجویه!
- هیییییییییس! اونم داره میاد که خواهرم، خواهرت، خواهراشون...
+ خُب بگذریم! از جنگ چه خبر؟ تئوری زمین بدیم، زمان بخریم چطور پیش رفت؟
- این انقلابی‌ها نگذاشتن که! وگرنه من تا مشهد رو داده بودم به دشمن، به‌جاش هشت سال زمان خریده بودم.
+ این هواپیمای شاه سابق نیست؟
- هست. یعنی بود. داشت می‌رفت اونوری لطف کرد مارم سوارکرد. تو هم با ما بیا پاریس توی یکی از این شبکه‌های اون ور آبی کرامت انسانی بدیم بهت مگو چیست کرامت انسانی. بمونی ایران همش باید قله‌های افتخار، تلف میشی آخه!
+ خیر!

نرخ هر عدد جفتک

فرشته پناهی
شاعر

هی لگد زد شد مدال افتخارش بیشتر
رونق بازار و سود کسب و کارش بیشتر

ژست مظلومی گرفت و با همین ترفند شد
عدهٔ فالوئران دوستدارش بیشتر

روزی‌اش شد پست پشت پست پشت پست باز
اصلاً انگاری شد عِرض و اعتبارش بیشتر

هی نمک خورد و نمکدان را شکست اما براش
سفره‌ای گسترده شد شام و ناهارش بیشتر

دست و بالش بسته بود و تا لگد زد باز شد
اینچنین شد حیطه‌های اختیارش بیشتر

هی به ساز اجنبی رقصید اما دوستان
ایول و احسنت کردندی نثارش بیشتر!

چون به هر زور و فشاری هست باید می‌شدند
مانع قهریدنِ مغز و فرارش بیشتر!

آنقدر دارد هوایش را غریب و آشنا
شد طلبکارانه هرروز انتظارش بیشتر

ظاهراً هرکس که جفتک نپرانَد اسکل است!
هرکه جفتک زد ولیکن یار غارش بیشتر

هرکه محکم‌تر لگد زد رتبه‌اش بالاتر است
لاجرم سهمیه داد و هوارش بیشتر

نرخ سود مخفی رفته به جیبش می‌شود
گاه از آمار سود آشکارش بیشتر

آش فتنه هرکجا پختند او بوده نخود
هم نزن چون درمی‌آید گند کارش بیشتر

دیالوگ حدسی

اسماعیلیون: این پاکت که بهم دادن چقدر کمه
مصی: پاکت و بی‌خیال، چه پولی بکنم از کنگره!
بنیادی: من پولا رو گذاشتم تو این جیبم
ربع پهلوی: عه اینا پول خود خودتونه؟ مگه شما از مامان‌تون پول نمی‌گیرید؟

محمد کوره پز

ربع پهلوی: کاش می‌تونستم بگم من فقط می‌خواستم شاه بشم. شورا شدن بمونه واسه رعیت
بنیادی: قردادن بهتر از اینه! لااقل می‌فهمی پولت حلاله
مصی نژاد: دلالی هم عرضه می‌خواد ما رو ببین با کیا شدیم شورا!
اسماعیلیون: من میرم یه دوری می‌زنم برمی‌گردم

سمیه قربانی

بنیادی: واااای دوست پسرم اونجاست؟
مصی: تابلو نکن عتیقه
ربع پهلوی: عه پس مامانم کو؟ چرا نیومده عضو شورا شدن پسرش رو ببینه؟
اسماعیلیون: بذار پشتم رو بکنم بهشون نفهمن با اینام!

وحید سلطانعلیان